

امر قدسی و هنرمند مدرن

در جستجوی امر قدسی ناشناخته

میرچا الیاده
ابوالفضل حری

به جرات می‌توان گفت که ناپیدایی امر قدسی در هنر مدرن آگاهانه و دلبخواهانه نیست. هنرمندان معاصر ناراضی از کهن‌گرایی یا نابسندگی خود که میلی به ابراز امر قدسی از خود نشان نمی‌دهند و به‌طریق اولی سعی دارند عقاید مذهبی خود را در آفرینش‌هایی که در نگاه نخست غیرمذهبی به نظر می‌آید پنهان کنند. زمانی که هنرمند درمی‌یابد پیرو آیین مسیحیت است، اعتقاد خود را پنهان نمی‌کند بلکه سعی می‌کند به‌سان راتول آن را در اثر خود متجلی سازد. همچنین پی‌بردن به دیانت کتاب مقدس و نوستالژی مسیحایی شاگال حتی در دوره‌ی اول آثار او – که مملو از سرها و بدن‌های آویزان است – کار چندان مشکلی نخواهد بود. الاغ که حیوانی مسیحایی است در بهترین نمود خود «نمادین» است و فرشتگان موجود در آثار شاگال به ما یادآوری می‌کنند که دنیای او هیچ وجه مشترکی با دنیای روزمره‌ی ما ندارد؛ یعنی دنیای شاگال به‌سان دنیای مرموز دوران کودکی جهانی مقدس و مرموز است. اما شمار زیادی از هنرمندان، به‌معنای سنتی کلمه، هنرمندانی «معتقد» نیستند. آنان آگاهانه افرادی «مذهبی» به شمار نمی‌آیند. در غیر این صورت می‌گفتیم که امر قدسی در آثار آنان موج می‌زند.

عجالتاً این نکته را اضافه کنیم که مذهبی نبودن پدیده‌ای است که عموماً ویژگی انسان مدرن یا دقیق‌تر گفته باشیم ویژگی انسان در جامعه‌ی غرب محسوب می‌شود. ظاهراً انسان غربی به‌تمامی رها بودن از امر قدسی تمایل دارد و بدین نکته هم معترف است. در سطح ذهنیت روزمره، شاید حق به جانب اوست؛ اما همین انسان در رؤیاهای و رؤیاهای روزانه‌ی خود به‌واسطه‌ی نگرش‌هایی خاص (مثلاً عشق به طبیعت، دل‌مشغولی‌ها (مطالعه، تئاتر) نوستالژی‌ها و تکانه‌های خود دائماً در امر

قدسی مشارکت می‌کند. به دیگر سخن، انسان مدرن غربی می‌خواهد تظاهر کند که مذهب را به فراموشی سپرده است اما امر قدسی همچنان در ناخودآگاه او به حیات‌اش ادامه می‌دهد. از این نظر، این امر در اصطلاحات یهودی - مسیحی به «دومین هبوط» می‌ماند. براساس سنت کتاب مقدس، انسان پس از هبوط امکان «ملاقات» و «درک» خداوند را از دست داد؛ اما او زیرکی فراوان به خرج داد تا نشانه‌های خدا را در طبیعت و در ضمیر باطن خود باز یابد. پس از «دومین هبوط» انسان مدرن امکان تجربه‌ی امر قدسی را در سطح آگاهانه از دست داد، اما همچنان ضمیر باطن وی را تقذیه و هدایت می‌کند. و چنان‌که روان‌شناسان همواره گفته‌اند ضمیر ناخودآگاه از این رو «مذهبی» است که از تکانه‌ها و تصاویری نضج گرفته که با امر قدسی تقویت می‌شود.

در این مجال سر آن نداریم که نام مباحث مربوط به موقعیت مذهبی انسان مدرن را برکاویم. اما اگر آنچه در کل درباره‌ی انسان غربی بر زبان می‌رانیم، صحت داشته باشد به ضرس قاطع درباره‌ی هنرمند نیز مصداق دارد. دلیل ساده‌ی این امر این است که هنرمند نسبت به کیهان یا نسبت به ناخودآگاه بی‌تفاوت عمل نمی‌کند. هنرمند بی آن که به ما بگوید یا شاید بی آن که خود بدانیم در اعماق جهان و در لایه‌های پسین روان خود نفوذ می‌کند. از هنر کوبیسم تا تاشیسم شاهدیم که هنرمند تلاش بیهوده‌ای به خرج داده تا خود را از قید ظواهر برهاند، و به‌منظور عریان کردن ساختارهای غایی به ادراک حاق ماده نایل آید. به‌زعم هنرمند، این‌گونه هنرها [کوبیسم و تاشیسم] سازوکارهایی در خدمت نوعی معرفت عینی نیستند بلکه ماجراجویی‌های میل هنرمند برای نیل به معنای ژرف دنیای فیزیکی خود است.

در برخی نمونه‌ها، رویکرد هنرمند به موضوع کار خود دیانتی را مطرح می‌کند که بی‌نهایت کهن‌گرایانه است و هزاران سال پیش از هنر غرب رخت بر بسته است. برای نمونه، نگارش برانکوشی نسبت به سنگ از این گونه است. نگرشی که با تنهایی، ترس و تقدس مورد نظر انسان دوره‌ی پارینه‌سنگی نسبت به سنگها که توأمان امر قدسی و واقعیت غایی و فروناکاستنی را نشان می‌دهد، قیاس‌پذیر است.

دو ویژگی هنر مدرن یعنی نابودی اشکال سنتی و رغبت به بی‌شکلی و به وجوه ابتدایی ماده در تفسیر مذهبی نیز به کار می‌آیند. کشف امر مقدس متجلی در خود جوهره یا تجلی تصویری ماده آن ویژگی‌ای است که «دیانت کیهانی» نام دارد و این دیانت نوعی تجربه‌ی مذهبی است که پیش از ظهور یهودیت در جهان مرسوم بوده و هنوز هم در جوامع ابتدایی و آسیایی زنده و بالنده است. یقیناً این نوع دیانت کیهانی در پرتو پیروزی مسیحیت در غرب رو به فراموشی گذاشت. طبیعت تهی از ارزش یا معنای مذهبی در بهترین حالت به ابژه‌ی تحقیقات علمی بدل می‌شود. از یک منظر خاص، دانش غربی را می‌توان وارث بلافضل سنت یهودی - مسیحی در نظر گرفت. پیامبران، حواریون و اخلاف آنان بودند که دنیای غربی را متقاعد کردند که یک صخره (که عده‌ای آن را مقدس می‌شمردند) فقط یک صخره است، یا سیارگان و ستارگان فقط اجرامی آسمانی‌اند نه الهه‌گان یا فرشتگان یا شیاطین؛ و در نتیجه‌ی همین فرایند طولانی تقدس‌زدایی از طبیعت بود که اهالی غرب

لبزه‌ی طبیعی را می‌دیدند و اسلاف آنان تجلی امر قدسی را. اما به نظر می‌آید هنرمند معاصر از مرز عینی کردن دیدگاه علمی پا را فراتر گذاشته است. هیچ چیز نمی‌توانست برانکوزی را متقاعد کند که یک صخره فقط قطعه‌ای از یک ماده‌ی ساکن است؛ برانکوزی نیز به‌سان اسلاف کارپتی خود یا تمام آدمیان عصر پارینه‌سنگی حضور نیرو و «قصدی» را در صخره احساس می‌کرد که فقط می‌توان آن را «امر قدسی» نامید. اما آنچه خصوصاً جالب است تمایل و رغبت هنرمند به زیرساختارهای ماده و به وجوه باطنی زندگی بود. می‌توان گفت در سه نسل گذشته شاهد مجموعه‌ای از ویرانی‌های جهان (یعنی جهان هنری سنتی) بوده‌ایم که به قصد بازآفرینی یا بازسازی جهانی نوین، «پاک»، ازلی و ابدی، گستاخانه و گاه‌آ سبانه صورت گرفته است. این میل و رغبت به وجوه ابتدایی ماده، تمایل به رهایی از سایه‌ی سنگین فناپذیری به سیر در عالم غیرمادی است.

چار و جنجال آشوب‌گرانه و سنت‌شکنانه‌ی هنرمندان معاصر آشکارا عامه‌ی مردم را با شگفتی و حیرت روبه‌رو کرده است. اما در این غوغاها می‌توان به خلق دنیایی جدید و جاودانه‌تر امیدوار بود چرا که این دنیا اصیل‌تر است، یعنی با موفقیت واقعی انسان همخوانی بیشتر دارد.

با این حال، از جمله ویژگی‌های «مذهب کیهانی» – هم در میان مردمان بدوی و هم در میان مردمان خاور نزدیک دوران کهن – دقیقاً همین نیاز به ویرانی دوره‌ای جهان در پرتو مراسم آیینی برای خلق دوباره‌ی آن بوده است. تکرار سالانه‌ی تکوین‌شناسی مبین دوباره‌ی واقعیت‌سازی مشروط آشوب ازلی، یعنی بازگشت نمادین جهان به حالت واقعی خود است. ساده گفته باشیم، جهان در چرخه‌ی طولانی‌مدت خود پزمرده شده و طراوت و پاکی و توان خلاقانه‌ی اصلی خود را از دست داده است. نمی‌توان دست به «تعمیر» جهان زد؛ باید آن را ویران کرد تا بتوان دوباره آن را خلق کرد. در تجربیات هنری مدرن نیز از یکسان‌سازی این‌گونه سناریوی اسطوره‌ای – آیینی بدوی صحبت به میان می‌آید. اما پر بی‌راه نیست که به هم‌گرایی خاص موجود میان تلاش‌های مکرر در محوکردن زبان هنری سنتی‌محور و میل به سوی وجوه ابتدایی زندگی و ماده از یک سو، و مفاهیم کهن‌گرایانه‌ای که مطرح کرده‌ایم از دیگر سو، اشاره کنیم. از دیدگاه ساختاری، نگرش هنرمند نسبت به کیهان و زندگی از یک نظر یادآور ایدئولوژی مستقر در «مذهب کیهانی» است.

این مقاله ترجمه‌ایست از:

Diane Apostolos - Cappadonna, Art, Creativity, and the Sacred, Continuum Company



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی